

فرا تکلین و نوزاد



تصویرگر: نلوانا

نویسنده: اوا مور

مترجم: شهره هاشمی





چند روز بعد فرانکلین به خانه‌ی خرس رفت. دید خرس روی پله‌های بیرون خانه نشسته است.

فرانکلین پرسید: «چرا با خواهرت بازی نمی‌کنی؟»

خرس آهی کشید و گفت: «او خیلی کوچک است و تمام وقت را می‌خوابد. برادر بزرگ بودن آن قدر هم که فکر می‌کردم سرگرم کننده نیست.»

فرانکلین تعجب کرد و پرسید: «می‌توانم الان او را ببینم؟»

خرس جواب داد: «فقط اگر قول بدهی که کاملاً ساکت باشی. وقتی او خواب است من نباید به اتاقش بروم.»

فرانکلین قول داد که حتی کوچک‌ترین صدایی درنیآورد.